

ابتدا هنرستان رفتیم و همین رشته را خواندم. باید بگویم مادرم رفیق صمیمی من است و در هر موردی که با چالش مواجه شوم، قطعاً مادرم نفر اولی است که از او کمک می‌خواهم.

● خودم را در جایگاه مادرم قرار می‌دهم

دختر: خیلی از اتفاقات مختلفی که پیش می‌آید را به مادر می‌گویم و حتی از ایشان می‌خواهم من را راهنمایی کنند و همانند مشاور برای من هستند. با ایشان خیلی راحت درددل می‌کنم و اصلاً مادر نمی‌گویند: چرا اشتباه کردی؟ در واقع من و مادرم همانند دو خواهر هستیم.

مادر: در واقع من خودم را در جایگاه دخترم قرار می‌دهم و با خود می‌گویم من هم که نوجوان یا جوان بودم چنین اشتباهاتی را کردم حالا اگر من به عنوان مادر برخورد نامناسب داشته باشم چه اتفاقی می‌افتد؟ بنابراین سعی می‌کنم رفتار مناسب را انتخاب کنم. باید بگویم من هم به عنوان مادر بعضی مواقع اشتباهاتی می‌کنم که دخترم به من می‌گوید: که مثلاً مامان در فلان موقعیت چنین کاری را انجام دادی اشتباه بوده و من اصلاً ناراحت نمی‌شوم بلکه حواسم است مجدد تکرار نکنم.

● چالش‌ها را سعی می‌کنم با دخترانم حل کنم

مادر: تا به امروز با دخترانم چالش جدی و مهمی نداشتم و تنها چیزی که می‌توان به عنوان چالش از آن نام برد، شرکت در جشن تولد دوستانشان است که پدرشان دوست ندارند و اجازه نمی‌دهند تنها به آن جشن‌ها بروند اما خودم آن‌ها را همراهی می‌کنم و در مراسم تولد شرکت می‌کنم به گونه‌ای که با دوستانشان خیلی شوخی می‌کنم و حسابی با آن‌ها می‌خندم و بعد می‌گویند: چه مامان پایه‌ای داری!

حقیقتاً در زمان دختر بزرگم فضای مجازی آن قدر رایج نبود، اما اکنون برای دو دختر دیگرم فضای مجازی خیلی پررنگ است و نمی‌توان به صورت مستقیم کنترل کرد چون نتیجه برعکس دارد. شاید دخترانم همانند هم سن و سالانشان یک سری شیطنت‌ها و کنجکاو‌های داشته باشند، اما من سعی می‌کنم به دخترانم خود آگاهی بدهم تا دچار اشتباه نشوند. اکنون دختر بزرگم ازدواج کرده و بچه دارد و الان نمی‌توانم به او بگویم رمز موبایلت را به من بگو یا بخواهم کنترلش کنم چون می‌دانم بزرگ و عاقل است. اما برای دو دختر دیگرم که مجرد هستند و سن کمتری دارند، باید مادری کنم. به عنوان مثال، رمز گوشی دست من است و برای کار کردن با گوشی باید از من اجازه بگیرند و می‌توانند یک ساعت گوشی در دستشان باشد و بازی کنند. حتی گاهی اوقات به من می‌گویند گوشی را خاموش کردیم و کنار گذاشتیم، اما نصف شب از صدا و نور گوشی بلند می‌شوم. در این طور مواقع فقط سکوت می‌کنم و تنبیه‌شان این است که فردای آن روز خبری از بازی کردن با گوشی نیست. دوباره فردا دخترم حسابی اصرار و عذرخواهی می‌کند و من هم سخت‌گیری نمی‌کنم و اجازه می‌دهم از گوشی استفاده کنند چون معتقدم اگر خیلی سخت‌گیر باشم، ممکن است راه‌های دیگری برای استفاده گوشی به کار بگیرند.

● از سرزنش کردن دخترانم دوری کردم

مادر: به عنوان یک مادر معتقدم که دعوا و سرزنش کردن باعث دور شدن فرزندانم از من می‌شود. خودم خواهر و برادر زیادی دارم و متأسفانه در برخی مواقع مورد سرزنش قرار گرفته‌ام. مادرم مهربان بودند اما برادر بزرگی داشتم که گاهی من را سرزنش می‌کرد و این برای من سنگین بود. با خودم گفتم همیشه یادم باشد در طول عمرم با فرزندانم این گونه رفتار نکنم، چرا که خود من از سرزنش کردن نفرت دارم. به نظرم مهم‌ترین عاقبت سرزنش کردن این است که رابطه دوستانه با فرزندانم شکل نخواهد گرفت.

● سعی کردم یک مادر آگاه باشم

مادر: شخصاً علاقه منده مطالعه کتاب‌هایی با موضوع تاریخی، سیره پیامبران و امامان هستم، اما به یاد دارم که کتابی مطالعه کردم که به من برای تربیت فرزندانم کمک کرد چون داخل کتاب گفته بود باید با فرزندانم دوست باشید و از همان موقع برای خودم مدام تعریف و ترجمه می‌کردم که باید چگونه با دخترانم دوست باشم. مثلاً من مادر اگر در فلان موقعیت دخترم را

دعوا کنم اگر دوستش باشد چگونه با او رفتار می‌کند؟ به عنوان مثال دختر دومی ام یک روز به من گفت، مامان فلان دوستم از من خوشش نمی‌آید و در صفحه چت‌مان به من کلمات زشتی گفته به نظرت چه کار کنم؟ گفتم عزیزم به نظرم بلاکش کن تا اعصابت بیشتر از این به هم نریزد و همین رفتار یک پاسخ کوبنده برای دوستت است.

● با هم بلند بلند می‌خندیم و جیغ می‌کشیم

مادر: به عنوان یک مادر سعی کردم تا به امروز در هر سنی که فرزندانم دارند خودم را هم سن آن‌ها تصور کنم به عنوان مثال دختر آخرم همانند خودم پرانرژی است و با هم دیگر بلند بلند می‌خندیم و جیغ می‌کشیم یا دختر دومی ام به کتاب خواندن بسیار علاقه مند است، هر ماه سعی می‌کنیم من و پدرش برایش کتاب تازه بخریم حتی به پایان ماه نرسیده کتاب را تمام می‌کند و تصمیم گرفتیم او را در کتابخانه ثبت نام کنیم که با خیال راحت هر چقدر دلش می‌خواهد کتاب‌های مورد علاقه‌اش را از کتابخانه بگیرد و بخواند.

● نمره درس‌های دخترانم هیچ وقت برایم اهمیت نداشته است

مادر: اگر دخترم بگوید مامان، فلان درس را نوزده شدم و یک غلط دارم، به او نمی‌گویم باید نمره کامل می‌گرفتی، چون باید حس کافی بودن را در زندگی یاد بگیرند. البته به نظر من، مهم‌تر از درس این است که روش درست زندگی کردن را یاد بگیرند. تنها چیزی که برای درس خواندن به هر سه دخترم گفته‌ام این است که درس بخوانید تا فردی زرنگ، چاپک و آگاه باشید، تا بتوانید در جامعه سر بلند باشید، چون آدم تنبل هیچ وقت نمی‌تواند جایگاهی در زندگی داشته باشد. همیشه به دخترانم گفته‌ام: شما باید زندگی‌تان را کنید، بازی کنید، گردش و تفریح کنید، فیلم ببینید و در نهایت نمره‌تان برایتان مهم باشد. من خودم هیچ وقت به درس‌شان کاری نداشتم چون خودم دانشگاه رفتم، مدرک گرفتم، داخل خانه نشستم و به گرایش کاری رشته‌ام چندان علاقه نداشتم و به کلاس‌های خیاطی رفتم و کم‌کم برای خودم و دخترانم لباس دوختم. به همین دلیل همیشه دخترانم را تشویق به یادگیری یک مهارت یا هنری می‌کنم که بتوانند برای خودشان مفید باشند.

● قطعاً اختلاف سلیقه داریم

مادر: من یک مادر دهه ۵۰ هستم و دخترم دهه هشتادی است و قطعاً اختلافاتی داریم. مثلاً از لحاظ ظاهری همین لباس پوشیدنمان متفاوت است یا من بسیار آدم سیاسی هستم و اخبار سیاسی را پیگیری می‌کنم اما دخترم اصلاً به سیاست علاقه ندارد.

● همیشه به مادرم مدیون هستم

دختر: من همیشه مدیون حمایت‌های مادرم خواهم بود، چرا که اگر مادرم با من این چنین رفتار نمی‌کردند هیچ‌گاه نمی‌توانستم علایقم را پیدا کنم و شخصیت‌م را به درستی بشناسم. الان که خودم مادر هستم و یک پسر بچه یک و نیم ساله دارم سعی می‌کنم برای تربیت فرزندم همانند مادرم باشم و ایشان برای من الگوی خوبی هستند. مادرش می‌گوید: باید بگویم دختر بزرگم بسیار سازگار، منعطف و مهربان است، حتی اگر از کسی ناراحت شود به روی خودش نمی‌آورد و البته خیلی آرام و خونسرد است که به نظرم با همین ویژگی‌ها مادر بسیار خوبی برای نوه‌ام خواهد بود. حتی من به دخترانم یاد داده‌ام که باید از دار باشند و در زندگی زناشویی هم ابتدا فقط خودشان دو نفر مشکل را حل کنند و اگر نشد بعد به من بگویند. حتی بعضی مواقع دختر بزرگم غیرمستقیم صحبت و ماجرا را تعریف می‌کند که من متوجه موضوع اختلاف هم نشوم. جالب است بدانید در یک دوره از زندگی ام کلاسی رفتیم تا بتوانم مزاج دخترانم را تشخیص دهم و نسبت به شخصیت آن‌ها شناخت بیشتری پیدا کنم. به عنوان مثال می‌دانم کدام دخترم حساس‌تر و منظم‌تر، کدام درونگرا و کدام بیرونگراست.

به عنوان یک مادر معتقدم که دعوا و سرزنش کردن فرزندانم از من می‌شود. به رابطه دوستانه شکل با فرزندانم نخواهد گرفت.

